

محبت نوعی انجذاب و کشش آگاهانه است/ویژگی های عالی ترین مرتبه محبت

عمق محبت به لذت محب تعلق می‌گیرد و فرد از آن جهت که لذت خودش را دوست دارد، متعلق این لذت را نیز دوست می‌دارد.



عمق محبت به لذت محب تعلق می‌گیرد و فرد از آن جهت که لذت خودش را دوست دارد، متعلق این لذت را نیز دوست می‌دارد.

خبرگزاری مهر - گروه دین و اندیشه: سبک زندگی به عنوان مجموعه به هم پیوسته ای از الگوهای رفتاری فردی و اجتماعی، برآمده از نظام معنایی متمایزی است که یک فرهنگ در یک جامعه انسانی ایجاد می‌کند؛ و از آن جایی که هیچکدام از جوامع بشری را نمی‌توان عاری از فرهنگ تصور کرد، بنابراین، می‌توان گفت تمام اجتماعات انسانی، از ابتدای تاریخ تا کنون دارای سبک زندگی خاص خود بوده و از الگوهای رفتاری متناسب با شاخص های فرهنگی خود برخوردار بوده اند. پذیرش منفعلانه الگوهای رفتاری مبتنی بر فرهنگ غربی، برای جوامع مسلمان که خود در پرتو آموزه های اسلامی، توانایی تعریف و ترسیم سبک زندگی دینی و تبیین الگوهای متناسب با آن را دارند، شایسته نبوده و باید به اقتضای فرهنگ دینی خود، به سبک زندگی اسلامی روی آورند. به ویژه آنکه در چند دهه اخیر، ناکارآمدی تمدن سکولار غربی در پاسخ گویی به نیازهای چندبعدی انسان آشکار گردیده و رصد تحولات جاری در جهان نیز نشانه های افول و فرود این تمدن را نمایان ساخته است. بازخوانی آموزه های اسلام و ژرف اندیشی در آن، ظرفیت بالای این آموزه ها را برای فرهنگ سازی و ارائه الگوهای رفتاری مناسب نشان می‌دهد. قرآن که مهم ترین منبع آموزه های اسلامی به شمار می‌رود، سرشار از الگوهایی است که شیوه زیست مؤمنانه و مورد نظر اسلام را معرفی می‌کند؛ و در پرتو آیات آن، سیره پیامبر گرامی اسلام (نیز) به عنوان اسوه و نمونه عالی زندگی به تمام مسلمانان معرفی شده است. یکی از مطالبی که بارها بحث مفصلی درباره اش انجام گرفته، قرب الهی و راه رسیدن به آن است که با استفاده از آیات و روایات و با استمداد از بحث های عقلی به این نتیجه می‌رسیم که تنها راه رسیدن به قرب الهی عبادت خداست. آنچه پیش رو دارید گزیده ای از سخنان حضرت آیت الله مصباح یزدی در دفتر مقام معظم رهبری است که در تاریخ ۱۳۹۲/۰۹/۱۳، مطابق با اول صفر ۱۴۲۵ است پیرامون این موضوعات ارائه کرده اند. قسمت سوم این سلسله مطالب تقدیم نگاهتان می‌شود:

در مطالب قبل گفتیم محبت خدا در فرهنگ اسلام و تشیع جایگاه بسیار والایی دارد، ولی متأسفانه ارزش آن، آن طور که باید و شاید شناخته نشده است. در جلسات گذشته چند آیه و روایت درباره اهمیت و جایگاه محبت خدا تلاوت کردیم تا از نورانیت آن ها استفاده کنیم و مقداری درباره چگونگی به دست آوردن و شرایط و آثار این گوهر عظیم بیانیدیم. در این جلسه نیز از حدیث دیگری که مرحوم مجلسی رضوان الله علیه از کتاب مسکن الفؤاد شهید ثانی [۱] نقل کرده است، بهره می‌بریم: **أَوْحَى إِلَهُهُمُ اللَّهُ؛ إِلَى بَعْضِ الصَّادِقِينَ [۲] أَنَّ لِي عِبَادًا مِنْ عِبَادِي يُجِبُونَنِي وَأُحِبُّهُمْ [۳]؛** خداوند به یکی از پیغمبران خود وحی کرد که من در میان مخلوقات، بندگان دارم که مرا دوست می‌دارند و من نیز آن ها را دوست دارم. آن ها مشتاق من و من نیز مشتاق آن ها هستم. مرا یاد می‌کنند و من نیز آن ها را یاد می‌کنم. من چنین بنده هایی دارم. اگر راه آن ها را بشناسی و از آن ها پیروی کنی، تو را دوست خواهم داشت، اما اگر از راه آن ها انحراف پیدا کنی، بر تو غضب خواهم کرد؛ **إِن أُحَدِّثَ طَرِيقَهُمْ أَحَبُّنَاكَ وَإِنْ عَدَلْتَ عَنْهُمْ مَفْتَكٌ.**

این پیامبر صدیق از خداوند پرسید: علامت این بندگان چیست؟ خداوند در پاسخ، علامتی ذکر فرمود که برای ما خیلی غریب می‌نماید. فرمود: همانند شبان مهربانی که هنگام چراندن گوسفندان دائماً مراقب آن هاست که از نظرش دور نشوند، این افراد تمام روز را به سایه ها نگاه می‌کنند تا این که نزدیک غروب می‌شود و سایه ها همه جا را می‌گیرد و هوا تاریک می‌شود. در این هنگام همانند پرندگان که وقت غروب به سوی آشیانه شان می‌روند و آن جا آرام می‌گیرند، این افراد نیز حالت انسی با غروب پیدا می‌کنند. مثل این که اصلاً در طول روز منتظر بوده اند تا شب فرا رسد و در گوشه ای آرام بگیرند. **قَادًا جَثْمُهُمُ اللَّيْلُ وَآخْتَلَطَ الظُّلَامُ وَفَرَشَتِ الفُرْشُ وَتَصَبَّتِ الأَسِيرَةُ وَخَلَا كُلُّ حَبِيبٍ بِحَبِيبِهِ؛** وقتی روشنایی اول شب می‌رود و تاریکی بر عالم سایه می‌اندازد و بسترها برای استراحت گسترده می‌شود [۴] و هر کس با محبوب خود خلوت می‌کند، این بندگان تازه به نماز می‌ایستند و در پیشگاه من به سجده می‌افتند، صورت هایشان را روی خاک می‌گذارند و با من با سخن خودم مناجات می‌کنند؛ **تَأْجُوْنِي يَكْتَامِي؛** مثلاً قرآن می‌خوانند ولی با آیات قرآن با من سخن می‌گویند. **تَمَلُّوْنِي بِأُنْعَامِي؛** با یاد نعمت های من، در پیشگاه من متملقانه [۵] صحبت می‌کنند. برخی اشک از چشمان شان جاری است. برخی فریاد می‌کشند. برخی آه می‌کشند و برخی از صبر بر فراق من گله می‌کنند. برخی به نماز ایستاده اند و در حال تفکر و توجه اند. برخی در حال رکوع اند و برخی در حال سجده. **يَعْيِي مَا يَتَحَمَّلُونَ مِنْ أَجْلِي؛** این کارهایی که به خاطر من انجام می‌دهند، از چشم من دور نیست و من توجه دارم که به خاطر محبت من چه سختی هایی را تحمل می‌کنند. **وَيَسْمَعِي مَا يَشْكُونَ مِنْ حَيِّي؛** گوش من پای ناله و شکایت های آن ها از فراق و جدایی من است.

تا اینجا، علامت های دوستان خدا را خواندیم. حال ببینیم خدا با این ها چه می کند؛ **أَوَّلُ مَا أُعْطِيَهُمْ ثَلَاثًا؛** خداوند می فرماید: اول چیزی که به این بندگان می دهم سه چیز است: **أَقْدِفُ مِنْ تَوْرِي فِي فُلُوْبِهِمْ فَيُخَيِّرُونَ عَيْتِي كَمَا أُخَيِّرُ عَنْهُمْ؛** نوری در دل هایشان قرار می دهم که با آن همان گونه که من از دل آنان خبر دارم، از دل من باخبرند. مثل این که دل ها با هم مربوط می شود و از یک دیگر باخبرند. دومین چیز این است که اگر همه آسمان ها و زمین ها و آنچه مابین آن هاست را به آن ها بدهم، باز هم آن را برای آن ها کم می دانم؛ **لَوْ كَاتَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُونَ وَمَا فِيهِمَا مِنْ مَوَارِيثِهِمْ لَأَسْتَقْلِلُنَّهَا لَهُمْ؛** اگر همه هستی را در اختیار آن ها قرار بدهم، باز هم می گویم استحقاقشان بیشتر است. خداوند بلوف نمی زند. مگر این ها را به اهل بیت علیهم السلام عنایت نفرمود؟! مگر همه عالم را در اختیار سیدالشهدا قرار نداد؟! **وَالثَّلَاثُ أَقِيلُ يَوْجَهِي عَلَيْهِمْ؛** سومین چیزی که به دوستانم می دهم این است که رویم را به طرف آن ها می کنم؛ توجه ام را به آن ها معطوف می کنم. ما نمی فهمیم معطوف شدن توجه خدا به بنده اش به چه معناست. از این رو خدا خود می فرماید: فکر می کنی هیچکس می داند چه به دوستانم می دهم؟! این سوال استنکاری است و به این معناست که هیچکس نمی داند؛ **فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِّنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ.** [۶] در روایات دیگر نیز اشارات و رموزی درباره نتایج این اقبال الهی آمده که ان شاءالله اگر حیات و توفیقی بود در جلسات بعد اشاره می کنیم.

از آن جا که ما حضرت معصومه سلام الله علیها را دوست داریم، شهر قم را نیز به خاطر این که مدفن ایشان است، دوست داریم. روشن است که شهر قم خودبه خود برای ما جاذبه ای ندارد و اگر قم را دوست داریم به خاطر این است که حضرت معصومه این جا دفن هستند. حتی صحن و حرم ایشان را از آن جهت که متعلق به ایشان است، دوست داریم و این که دوست داریم ضریح ایشان را ببوسیم، به خاطر تعلق آن به ایشان است

بازکاوی تعریف محبت

در مطلب گذشته گفتیم برای تحقیق و بحث درباره هر موضوعی باید تعریفی از مفهوم و حقیقتی که به دنبالش هستیم داشته باشیم. بهترین تعریف نیز از راه بررسی مصادیق و شناسایی لوازم ذاتی آن ها به دست می آید. درباره محبت نیز تقریباً به این نتیجه رسیدیم که محبت نوعی انجذاب (کشیده شدن) آگاهانه است که در آن، دل متوجه محبوب می شود و می خواهد به او نزدیک بشود و هیچ فاصله ای بین او و محبوب نماند. در این تعریف محبت مادر به فرزند را مثال زدیم که وقتی فرزند را به آغوش می گیرد به هیچ چیز مگر چسباندن او به خودش قانع نمی شود و از این ارتباط با او لذتی می برد که با لذت های محسوس قابل مقایسه نیست.

گفتیم مفروض این تعریف از محبت این است که محب غیر از محبوب است، همان طور که مفهوم متعارف در علم نیز این گونه است و وقتی انسان می گوید می دانم، به معنای دانستن چیزی غیر از خودش است و نوعی تعدد بین قوه درک کننده با آنچه علم به آن تعلق گرفته است، وجود دارد. ولی به لطف تحلیل های عقلی و براهین و ادله وحیانی، اثبات می شود که روح به خودش عالم است، و بالاتر از این درباره خدای متعال می گوئیم: علم خداوند عین ذاتش است؛ و کمال الاخلاص له نفی الصفات عنه [۷]. این مسأله درباره محبت نیز جاری است؛ محبت ما انسان ها به معنای این است که کسی دیگری را دوست می دارد، اما تحلیل ها به جایی می رسد که کسی خودش را دوست می دارد و بالاترین مصداق آن محبتی است که خدای متعال نسبت به ذات خودش دارد.

محبت بالذات و بالعرض

دلیل این که انسان چیزی را دوست می دارد امتیازی است که در آن می بیند. به تعبیر متعارف، محبوب کمالی دارد که ممکن است محسوس یا نامحسوس باشد. این کمال گاهی دیدنی یا شنیدنی است که به آن جمال می گویند و گاهی کمالات دیگری مانند علم، تقوا و امثال آن باعث محبت می شوند. مثلاً بنده خاص خدا را خیلی دوست می داریم در حالی که ممکن است هیچ امتیاز ظاهری نیز نداشته باشد، ولی دارای امتیاز معنوی و روحی است و یک کمال یا جمال معنوی را در او احساس می کنیم که به طرف او کشیده می شویم.

نکته ای که باید به آن توجه داشته باشیم این است که ما گاهی چیزی را به خاطر خودش دوست داریم و از خود او لذت می بریم، ولی گاهی چیزی را به خاطر این که وسیله رسیدن به یک محبوب است، دوست می داریم. مثلاً همه ما دوست داریم به کربلا برویم. حال اگر کسی هزینه سفر کربلایمان را قبول کند یا بگوید: فردا با یک ماشین شخصی شما را از در خانه به کربلا می برم و برمی گردانم، او را چقدر دوست می داریم؟ اگر این کار را نکرده بود، این قدر دوستش نمی داشتیم، اما چون وسیله ای برای رسیدن به یک محبوب اصلی است، او را نیز دوست می داریم. در واقع این محبت یک محبت بالعرض است، محبت بالذات

مربوط به امام حسین است، ولی از آن جا که این فرد، مقدمه ای برای رسیدن به محبوب اصلی است، او را را نیز دوست می داریم.

محبت اصیل و بالتبع

تقسیم دیگری نیز در این جا برای محبت می توان فرض کرد و آن محبت متعلقات محبوب است. مثلاً از آن جا که ما حضرت معصومه سلام الله علیها را دوست داریم، شهر قم را نیز به خاطر این که مدفن ایشان است، دوست داریم. روشن است که شهر قم خودبه خود برای ما جاذبه ای ندارد و اگر قم را دوست داریم به خاطر این است که حضرت معصومه این جا دفن هستند.

محبت نوعی انجذاب و کشش آگاهانه است/ویژگی های عالی ترین مرتبه محبت

حتی سخن و حرم ایشان را از آن جهت که متعلق به ایشان است، دوست داریم و این که دوست داریم ضریح ایشان را بیوسیم، به خاطر تعلق آن به ایشان است. این نوع از محبت مضمون همان شعری است که به مجنون نسبت می دهند که می گوید: امرّ علی الدیار دیار لیلی / أُقْبِلُ ذَا الْجِدَارِ وَذَا الْجِدَارِ؛ وارد شهری می شوم که مسکن لیلست و دیوارهای آن شهر را دست می کشم و می بوسم. وما حبّ الدیار شغفن قلبی / ولكن حبّ من سكن الدیار؛ در و دیوار برای من جاذبه ای ندارد، این محبت لیلست که باعث دوست داشتن و بوسیدن در و دیوار شهرش شده است. وقتی انسان با کسی رابطه دوستی عمیقی دارد، خانه، کتاب، و لباسی که متعلق به اوست را نیز دوست دارد. این لازمه محبت است که پرتوی محبت به آن چه متعلق به محبوب است، می تابد. البته این دوست داشتن به اختلاف مراتب متفاوت است و هر قدر آن چیز بیشتر جلوه گاه محبوب باشد، دوست داشتنی تر است، ولی بالاخره کمترین انتساب به محبوب، به همان اندازه موجب دوست داشتن می شود. این محبت، محبت بالتبع است. به این معنا که محب واقعاً لباس محبوب را نیز دوست می دارد، اما نه به خاطر خودش، بلکه به خاطر این که لباس محبوب است. این که شیعیان به اهل بیت علاقه دارند و در و دیوار حرم آن ها را می بوسند و خاکش را به سر و چشمشان می کشند، چیزی طبیعی است و آن هایی که این مطلب را نمی فهمند، از محبت چیزی نمی دانند و احساس شان ضعیف و روح شان خشن و خشک است. اگر کسی عاطفه قوی و سالمی داشته باشد درک می کند که این محبت، محبتی طبیعی است و نمی شود نباشد.

ان شاءالله در مطالب آینده به این نتیجه می رسیم که عالی ترین و اصیل ترین مرتبه محبت، باید به اصیل ترین محبوب تعلق بگیرد که دارای اصیل ترین کمالات است و آن ذات مقدس پروردگار است و همه چیز دیگر بالتبع محبوب است. داستان گفت وگویی آن پسر بچه با پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله را بارها شنیده اید که در باره مقایسه محبتش به پیامبر و محبتش نسبت به خداوند گفت: اللّٰهُ اللّٰهُ اللّٰهُ يَا رَسُولَ اللّٰهِ لَيْسَ رِجْلِي هَذَا لَكَ؛ وَ لَا لِأَخِي فَإِنَّمَا أَحَبَّبْتُكَ لِحَبِّ اللّٰهِ؛ [۸] این محبت مخصوص خداست و اصلاً ربطی به شما و هیچکس دیگر ندارد. ما اگر معرفت درستی پیدا کنیم، همین گونه باید بشویم و پیغمبر را چون پیغمبر خداست، دوست بداریم. اگر این طور نیستیم، از نقص معرفت ماست که جای محبت اصیل و بالتبع را عوض کرده ایم. باید معرفتمان را تصحیح کنیم و در راه شناخت کمال اصلی بکوشیم و ببینیم آن که ذاتاً دوست داشتنی است، کیست و بدانیم دیگران به تبع او مورد محبت قرار می گیرند.

مقام فنا و لذت

عمق محبت به لذت محب تعلق می گیرد و فرد از آن جهت که لذت خودش را دوست دارد، متعلق این لذت را نیز دوست می دارد. این لذت دوستی گاهی آگاهانه است و فرد خود توجه دارد که به دنبال لذتش است؛ مانند محبت های مجازی که افراد خودشان می دانند که طرف مقابل به دنبال کیف و لذت خودش است و اکنون از دیدن او لذت می برد و فردا عاشق دیگری می شود. ولی گاهی محب آن چنان در محبوب فانی می شود و تمام توجه اش به او معطوف می شود که اصلاً به چیزی دیگر توجه ندارد؛ حتی دیگر به خودش هم توجه ندارد. این حالتی است که برخی از اهل معرفت از آن به فنا تعبیر می کنند؛ البته چیزی فانی معدوم نمی شود، بلکه محب حالتی پیدا می کند که توجهی به چیز دیگر ندارد. با بازگویی این حالت به این نتیجه می رسیم که حتی همین محب نیز در عمق دل، باز طالب لذت خودش است، ولی نه به خودش توجه دارد و نه به لذت خودش. این ها مقامات و حالاتی است که ما هنوز در قدم اولش مانده ایم. اگر چنین مقاماتی وجود داشته باشد و ما نیز بتوانیم بهره ای از آن ببریم، ولی در عین حال از آنها بی بهره بمانیم، کلاه بزرگی سرمان رفته است!

[۱]. شهید ثانی همانند شهید اول بر گردن طلبه ها حق بسیاری دارد و گویا رازی در این نهفته است که پس از ایشان، همه علما و فضلاء شیعه، ریزه خوار نعمت ایشان هستند و در همه حوزه ها از کتاب شرح لمعه ایشان استفاده می کنند. این کتاب که متنش را شهید اول و شرحش را شهید ثانی نگاشته، یادآور جایگاه شهادت در فرهنگ تشیع است؛ البته شهید ثانی رحمة الله علیه غیر از شرح لمعه، کتاب های بسیار مفید دیگری نیز دارند. از جمله کتاب منیة المرید که مراجعه و استفاده از آن برای

طلاب بسیار لازم است.

[۲] . مقام صدیقین مقامی بسیار بلند است که خداوند برای بیان عالی بودن مقام برخی از پیامبران به کار می برد و می گوید إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا (مریم، ۴۱ و ۵۶). در سوره مائده آیه ۷۵ نیز این مقام را درباره حضرت مریم می آورد؛ أُمَّةٌ صِدِّيقَةٌ. اجمالا این مقام به این معناست که اثری از کذب، مجاز و امثال آن در وجود صدیق نیست، سراپا صدق است و بین گفتار و رفتارش هیچ اختلافی وجود ندارد.

[۳] . بحار الأنوار، ج ۶۷&؛ rlm؛ ص ۲۶، به نقل از مُسَكِّنُ الْفُؤَادِ لِلشَّهِيدِ الثَّانِي.

[۴] . در گذشته مانند این زمان نبوده که اول شب تازه اول کار، گردش و تفریح باشد. آن روزها هنگام غروب کسی به فکر بیرون ماندن از خانه نبود. شب ها کوچه ها تاریک بود. فقط اول غروب فانوسی در بازار یا کوچه ها روشن می کردند تا بازار یا کوچه ها خیلی تاریک نباشد.

[۵] . تملق به هر اندازه و برای هر کسی نامطلوب است، ولی اعلی مراتب تملق نزد خدا مطلوب و پسندیده است.

[۶] . سجده، ۱۷.

[۷] . نهج البلاغه، ص ۳۹.

[۸] . إرشاد القلوب إلى الصواب (للدیلمی)، ج ۱&؛ rlm؛ ص ۱۶۱.